

بررسی نقش ساختار سیاسی عراق در وقوع جنگ تحمیلی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۵/۱۵

تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۶/۱۰

نویسنده: سید مسعود موسوی^۱

چکیده

بررسی علل و عوامل وقوع منازعات یکی از مهم‌ترین موضوعات در مطالعه جنگ‌هاست، چرا که با این بررسی، چرایی وقوع جنگ آشکار می‌شود، موضوعی که می‌تواند زمینه‌ای برای جلوگیری از جنگ‌های آینده باشد. علل و عوامل مؤثر در بروز جنگ میان دولت‌ها را می‌توان در حوزه‌های گوناگون اختلافات و تعارضات سیاسی، قدرت‌طلبی و فزون‌خواهی، رقابتهای اقتصادی و درگیری‌های مرزی و غیره جست و جو کرد.

وقوع جنگ بین ایران و عراق، ناشی از عوامل و مولفه‌های متعدد تاریخی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بود. برخی از این مولفه‌ها، عوامل زمینه‌ساز این جنگ بودند و برخی نیز نقش چاشنی را در وقوع این جنگ ایفا کردند. هدف اصلی مقاله حاضر این است که ساختار سیاسی عراق تا چه میزان در شروع جنگ با ایران مؤثر بوده است؟ این مقاله با بررسی مؤلفه‌های مختلف، تلاش می‌کند به این پرسش پاسخ دهد.

کلید واژه‌ها: جنگ ایران و عراق / اختلافات مرزی / مسائل قومی / اختلافات مذهبی /

حزب بعث / ناسیونالیسم / جهان عرب

دیدگاه‌ها و رویکردهای مختلفی درباره علل بروز جنگ، ارائه شده است. برخی از محققان، علت عمده جنگ را در ساختار قدرت و ویژگی‌های آنارشی نظام بین‌الملل جستجو می‌کنند که موجب پیدایش اصل خودیاری دولت‌ها و معمای امنیت می‌شود (Waltz, 1979). گروهی دیگر از صاحب‌نظران، ریشه‌های تعارض را به عوامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی داخلی و محیط روان‌شناختی دولت‌مردان نسبت می‌دهند (روزنو). برخی از محققین جنگ را نتیجه تمایل دولت‌های سرمایه‌داری برای گسترش بازارهای خارجی و فرصت‌های سرمایه‌گذاری می‌دانند. عده‌ای دیگر نیز معتقدند جنگ از مساعی رهبران جهت حل و فصل مسائل سیاسی داخلی آنها سرچشمه می‌گیرد، چراکه تصور می‌کنند با اتخاذ سیاست خارجی خصمانه، تشدید تعارضات خارجی و قرار دادن «خود» در برابر «دیگران» می‌توانند به انسجام و یکپارچگی ملی کمک کنند.

با عطف توجه به مباحث فوق، بحث دلایل و زمینه‌های تهاجم نظامی عراق به ایران، یک معادله چند وجهی و پیچیده است. آغاز حمله نظامی از طرف یک کشور علیه کشور همسایه یقیناً آخرین وسیله برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی می‌باشد و تا زمانی که زمینه مساعدی برای آغاز جنگ فراهم نباشد دولت‌ها، به ندرت دست به چنین ریسک خطرناکی می‌زنند. تأمین هزینه‌های یک جنگ گسترده و همه‌جانبه به منابع وسیع مادی و هم‌پیمانانی نیاز دارد که از هدف‌های جنگ‌طلبانه آن کشور حمایت کنند. بر این اساس، در بررسی علل وقوع جنگ، شرایط بین‌المللی و منطقه‌ای و وضعیت سیاسی - نظامی و اقتصادی دو کشور می‌بایست مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

مقاله حاضر با بررسی عوامل مؤثر در وقوع جنگ تحمیلی به دنبال پاسخ‌گویی به این پرسش است که ساختار سیاسی عراق و محیط روان‌شناختی زمامداران این کشور در ارزیابی محیط راهبردی، تا چه حد در وقوع این جنگ تأثیر گذار بود؟ نظر به اینکه اکنون با گذشت قریب به دو دهه از پایان جنگ، این نکته بر همگان آشکار شده که دولت عراق آغازگر این جنگ بوده، از این رو تلاش می‌کنیم با اشاره به مؤلفه‌های مختلف تأثیرگذار در سه سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی بر وقوع جنگ ایران و عراق، شناخت زمامداران عراق از این عوامل و مؤلفه‌هایی را که بر تصمیم آنها در شروع جنگ مؤثر بود را به عنوان سازوکارهای شناختی وقوع جنگ بررسی کنیم. فرضیه اصلی مقاله این است که شناخت



زامداران عراق از محیط راهبردی به شدت تحت تاثیر ویژگی‌های حکومتی عراق به خطا رفته و برداشت نادرست آنها از توان‌مندی‌ها و ضعف‌های دو طرف موجب شروع جنگ تحمیلی شد. از این‌رو در طول مقاله تلاش خواهد شد تا مولفه‌های مؤثر بر نگاه زمامداران بعثی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

چارچوب مفهومی

جوامع بشری از بدو پیدایش، همواره با موضوع جنگ درگیر بوده و در طول قرون متمادی، بیشترین آسیب را از این مسأله متحمل شده‌اند. از این‌رو تلاش‌های نظری بسیاری برای توضیح منظم و قانونمند این پدیده اجتماعی صورت گرفته که نتیجه آن پردازش نظریه‌های مختلف در زمینه جنگ و صلح و مناقشه و همکاری در روابط بین‌الملل می‌باشد. مسائلی چون توسعه‌طلبی ارضی، تعصبات قومی، قبیله‌ای و نژادی و تعصبات دینی و ایدئولوژیکی از مسائلی است که وقوع جنگ‌های گذشته را باعث شده‌اند. هرچند جنگ‌های اولیه از ماهیت ساده‌ای برخوردار بوده و دلایل وقوع آنها نیز موضوعات بسیط و مشخصی بودند، اما به تدریج با پیچیدگی و مدرن شدن جوامع انسانی، مسائل مربوط به جنگ‌ها نیز پیچیده‌تر شد. نظر به اهمیت موضوع جنگ، این موضوع در مکاتب مختلف فلسفی، سیاسی و جامعه‌شناسی همواره مورد توجه صاحب‌نظران بوده و آنها از ابعاد مختلف، آن را مورد بررسی قرار داده‌اند.

پس از جنگ جهانی اول، برای نخستین بار در سال ۱۹۲۵ در «کنفرانس علت و درمان جنگ» بیش از ۲۵ دلیل برای جنگ شناسایی و در چهار مقوله عمده سیاسی - اقتصادی، اجتماعی و روان‌شناختی طبقه‌بندی شد. یک گروه تحقیقاتی در سال ۱۹۶۹، ۱۶۰ مناقشه را که احتمال تبدیل آنها به جنگ‌های تمام عیار بسیار زیاد بود در فاصله زمانی ۱۵ سال مورد بررسی قرار داد و علل وقوع آنها را به صورت زیر طبقه‌بندی کرد:

۱. مناقشات ناسیونالیستی که شامل مناقشات قومی، نژادی، مذهبی و گروه‌هایی است که به دلیل زبان مشترک خود را یک قوم تلقی می‌کنند؛ ۲. مناقشات طبقاتی که شامل مسائل مربوط به بهره‌کشی اقتصادی است؛ ۳. مناقشات دیگر، که بر اساس درگیری میان گروه‌های دارای هویت مشترک یا طبقات، مشخص نمی‌شوند (فروزش، ۱۳۹۰).



تجربه‌های جوامع مختلف نشان می‌دهد جنگ یک پدیده فوق‌العاده پیچیده و منحصر به یک عامل و یک علت نیست و بنابراین به وسیله یک نظریه یا از یک دیدگاه و یک منظر خاص نمی‌توان به کل وجودی آن پی برد و تحلیل‌گران در بسیاری از موارد ناگزیر هستند برای بررسی منازعات از الگوهای نظری تلفیقی استفاده کنند.

هدف مقاله حاضر بررسی جنگ ایران و عراق از منظر نظریه‌های مرسوم روابط بین‌الملل و یا مکاتب فلسفی و جامعه‌شناختی نیست، بلکه این تحقیق به دنبال تعیین سهم حکومت عراق در کشاندن این کشور به جنگ با ایران و بررسی خطاهای استراتژیک آن می‌باشد. بی‌تردید، رفتار سیاسی یک دولت در هر تصمیم‌گیری سیاست خارجی، به مجموعه‌ای از متغیرهای گوناگون مربوط می‌شود که با اولویت‌های متفاوت در کنار همدیگر جمع شده و نهایتاً به تصمیم‌گیری سیاست خارجی منجر می‌شوند. درخصوص جنگ ایران و عراق، هرچند دو کشور دارای اختلافات تاریخی ریشه‌داری بودند و این اختلافات با وقوع انقلاب اسلامی و پیامدهای منطقه‌ای و بین‌المللی آن پیچیده‌تر شده بود اما نباید از این حقیقت غافل شد که حمله به ایران، تصمیمی بود که در چارچوب ساختار سیاسی و حکومتی عراق اتخاذ شد و شخص صدام حسین و ساختار سیاسی عراق، نقش تأثیرگذاری در اتخاذ این تصمیم داشتند. عراق در دو دهه پایانی قرن بیستم دو جنگ منطقه‌ای خونبار را شروع کرد که در هر دو مورد، اقدام عراق متوجه کشورهای همسایه بود. دولت عراق در هر دو مورد، عاملی تصمیم‌ساز و فعال بود: محیط عملیاتی را ارزیابی، ارزش‌ها و منافع خود را تعیین و با نگرش خویش راهبردهای دستیابی به اهداف را انتخاب کرده و عملی ساخت (یزدان‌فام، ۱۳۸۰: ۴۸).

متغیرهای تأثیرگذار درخصوص تصمیم دولت عراق در جنگ با ایران، را می‌توان در سه سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی مورد بررسی قرار داد. در سطح ملی، شخصیت صدام حسین، ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عراق و مشکلات ژئوپلیتیکی این کشور از مولفه‌های مهمی بودند که بر محیط تصمیم‌گیری حکومت عراق تأثیر می‌گذاشت. در سطح منطقه‌ای، وقوع انقلاب اسلامی ایران و بازتاب‌های منطقه‌ای آن، متغیر مهمی بود که توأمآ تهدیدات و فرصت‌هایی را برای حکومت عراق باعث شده بود. همچنین در سطح متغیر سیستم بین‌الملل نیز نوع نگاه هیأت حاکمه عراق به تحولات بین‌المللی و معادله قدرت در سطح جهان در تصمیم‌گیری این کشور برای ورود به

جنگ بسیار تأثیرگذار بود. ذیلاً هر کدام از سطوح فوق و متغیرهای ذکر شده را مورد بررسی قرار می‌دهیم و در نهایت، نگاه حکومت عراق به هریک از این موضوعات را بررسی می‌کنیم.

الف. متغیرهای تأثیرگذار در سطح ملی عراق

در سطح ملی عراق متغیرهای ذیل در انتخاب گزینه جنگ با ایران مؤثر بودند:

۱. شخصیت صدام حسین

امروزه با مرگ صدام و تغییر حکومت در این کشور و انتشار برخی اسناد محرمانه، اطلاعات مهمی درباره ویژگی‌های شخصیتی، افکار و بلندپروازی‌های وی آشکار شده است. صدام حسین به عنوان رئیس جمهور عراق، اصلی‌ترین نقش را در اتخاذ تصمیم تهاجم نظامی به ایران ایفا کرد. به لحاظ روانشناختی، روانکاوان بر این باورند شخصیت میان‌سالی و کهن‌سالی هر انسان، در دوران کودکی و نوجوانی او ریشه دارد. بی‌تردید این موضوع تا حد زیادی در خصوص شخصیت صدام حسین، صدق می‌کند. اطلاعات موجود بیانگر آن است که صدام به لحاظ زندگی خانوادگی به ویژه در دوره کودکی و نوجوانی، دوران متلاطمی را پشت سرگذشته است. عقده‌های شخصیتی که از دوره کودکی در وجود وی ریشه دوانده بود در بزرگسالی، رفتار و منش وی را تا حد زیادی تحت تأثیر قرار داد (Quandt, 1980:319).

صدام در ۲۱ سالگی به حزب بعث پیوست؛ حزب بعث در آن زمان گروهی ضعیف و بی‌قدرت متشکل از ۳۰۰ عضو بود. وی که یکی از اعضای برجسته حزب بعث عراق محسوب می‌شد، نقشی کلیدی در کودتای سال ۱۹۶۳ داشت که به حکومت درازمدت حزب بعث منجر شد (نعمتی لیمائی، ۱۳۸۹). مبانی نظری این حزب بر پان‌عربیسم، نوسازی اقتصادی و سوسیالیسم استوار بود. صدام به عنوان نایب‌رئیس، تحت فرمان دایی خود، احمد حسن البکر، توانست به سختی کشمکش‌های بین دولت و نیروهای مسلح را در زمانی که گروه‌های بسیاری، توانایی براندازی دولت را داشتند کنترل کند (همان، ۱۳۸۹).



صدام حسین حتی در دورانی که معاون رئیس جمهور بود، به عنوان مرد قدرتمند دولت عراق شناخته می‌شد و حسن البکر به عنوان رئیس جمهور عراق، نقش چندانی در اداره امور کشور نداشت. وی نهایتاً در سال ۱۳۷۹ رسماً به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد (محمدی، ۱۳۷۹: ۲۵۴). صدام به عنوان یک رئیس جمهور دیکتاتور، توانست نوعی کیش شخصیت فراگیر را برای خود در بین مردم به وجود آورد.

صدام از تحمیل جنگ به دو ملت ایران و عراق اهداف عدیده‌ای را دنبال می‌کرد. کسب جایگاه برتر برای عراق در خلیج فارس و جامعه عربی، برای سال‌های متمادی یکی از اهداف عمده صدام حسین بود. از نظر وی، عراق از پتانسیل لازم به لحاظ اقتصادی، نظامی و اجتماعی برای تبدیل شدن به قدرت برتر در منطقه و جانشینی مصر برخوردار بود. به دنبال مرگ ناصر و امضای پیمان کمپ دیوید و انزوای مصر، جهان عرب دچار خلاء رهبری شده بود و به شخصیتی نیاز داشت که بتواند با استفاده از امکانات و توانایی‌های کشور خود در جهت آرمان‌های وحدت جهان عرب و جبران تحقیر اعراب در قبال اسرائیل این خلاء را پر کند (زمزمی، ۱۳۶۴: ۱۲). صدام امیدوار بود با پیروزی در جنگ با ایران چنین موقعیتی را کسب نماید. حمله نظامی به ایران و ضربه زدن به حکومت انقلابی آن می‌توانست به بهترین شکل این هدف را محقق کند. سیاست‌های صدام آشکارا برای ارتقای جایگاه عراق در خاورمیانه طراحی شده بود. وی افزایش قدرت نظامی عراق از جمله تدوین یک برنامه هسته‌ای را مهندسی نمود که عراق را به تنها دولت عربی مبدل می‌ساخت که توان مقابله با توان اتمی اسرائیل را داشت (لوی و فروئیچ، ۱۳۹۰: ۱۲۰). دولت عراق با برگزاری دو کنفرانس پان‌عربیستی، اعراب را در مخالفت با پیمان‌های کمپ مصمم‌تر کرد. نشست بغداد در نوامبر ۱۹۷۸ مانع از این شد که کشورهای میانه‌رو عربی از صف مقاومت متحد عربی خارج شوند و همین امر پرستیژ دیپلماتیک عراق را تقویت کرد (همان: ۱۲۱). صدام حسین با حمایت عراق از سازمان آزادی‌بخش فلسطین، به رهبری پیشرو در مقابله با تهدید اسرائیل تبدیل شده بود (همان). مهم‌تر اینکه وی موضع رادیکال رژیم سوسیالیستی بعث در جهان عرب را تعدیل ساخته و لفاظی‌های انقلابی خود علیه سلاطین عربی را متوقف نمود. صدام تلاش می‌کرد تا به عنوان یک پل ایدئولوژیک میان اعراب میانه‌رو و رادیکال عمل نموده و نقش رهبری را در بین غیرمتعهدها به دست بیاورد هرچند که در این امر ناموفق بود (خدوری، ۱۳۶۶: ۶۸).



همچنین جنگ برای صدام، نقطه اوج سیاست‌های وی برای جلب نظر دولت آمریکا در جهت جانشینی شاه ایران و تبدیل عراق به عنوان یک قدرت منطقه‌ای، محسوب می‌شد. صدام در صدد بود با استفاده از فرصتی که در نتیجه سقوط شاه ایران به وجود آمده بود، با پیروزی بر ایران خلأ سقوط شاه را پر نموده و نقش ژاندارم منطقه را در حفظ منافع غرب بازی کند (محمدی، ۱۳۸۹: ۲۵۶).

انگیزه دیگر عراق برای حمله به ایران که تاحدی در امتداد هدف اول بود روحیه ضدایرانی و ضدشیعی وی بود. در این زمینه مستندات زیادی وجود دارد. این روحیه تا حد زیادی با رویکرد پان‌عربیستی و آموزه‌های حزب بعث تقویت می‌شد. نظام سیاسی و آموزشی عراق توانست اندیشه ضدایرانی را به جریان اصلی آموزش و رسانه‌های گروهی عرب وارد کند. پان‌عربیسم عربی توسط صدام حسین به مبتذل‌ترین گونه یعنی شونویسم افراطی سقوط کرد (نعمتی لیمائی، ۱۳۸۹). در این راستا، حکومت صدام حتی به عراقی‌هایی که دارای همسر ایرانی بودند وعده داده بود اگر همسرشان را طلاق بدهند ۲۵۰۰ دلار پاداش اعطا کند. صدام همچنین در دهه ۱۹۷۰ ده‌ها هزار عراقی ایرانی‌الاصل را از عراق اخراج کرد (محمدی، ۱۳۷۹: ۲۵۸). در نهایت نیز متأثر از این نگاه ضد ایرانی، این جنگ را جنگ قادسیه نامید تا یادآور شکست ایرانی‌ها از اعراب مسلمان در اوایل ظهور اسلام باشد (خدوری، ۱۳۶۶: ۷۶).

یکی دیگر از انگیزه‌های صدام برای حمله به ایران، جبران تحقیری بود که شخصاً در امضای قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر متحمل شده بود. در سال ۱۹۷۵ به دنبال مشکلات داخلی که در جنگ با کردها برای دولت عراق به وجود آمده بود و حمایت شاه ایران از کردهای عراق، صدام حسین، معاون رئیس جمهور عراق، قرارداد مزبور را امضاء کرد. هرچند پس از امضای قرارداد، وی بارها این اقدام را یک پیروزی برای خودش و حکومت عراق برمی‌شمرد و امضای این قرارداد را اقدامی ضروری در راستای تحکیم حکومت عراق قلمداد می‌کرد؛ اما موضع‌گیری وی در آستانه حمله به ایران و اعلام لغو آن، نشان داد انعقاد این قرارداد و چشم‌پوشی از ادعاهای تاریخی درباره حدود مرزی با ایران، تاجه حد برایش دردآور بوده است. از این رو، وی در ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ (سه روز قبل از آغاز جنگ) در اجلاس فوق‌العاده مجمع ملی عراق اعلام کرد:

«از زمانی که حاکمان ایران این معاهده را از آغاز در دست گرفتند، به وسیله مداخله در امور داخلی عراق چه به صورت پشتیبانی مالی و یا تسلیحاتی از گروه‌های مختلف

آن را نقض کرده‌اند، همان‌طور که شاه چین می‌کرد... من به شما اعلام می‌کنم که معاهده ۶ مارس ۱۹۷۵ الجزایر از طرف ما ملغی می‌باشد» (زمزمی، ۱۳۶۴: ۱۲).

۲. متغیر حکومتی و نظام سیاسی عراق

ماهیت و ساختار نظام‌های سیاسی در تعیین اهداف و منافع ملی بسیار تأثیرگذار است. ماهیت نظام سیاسی در ایجاد و پرورش روش‌ها، ابزارها و محققان و کارشناسان جامعه مؤثر بوده و در نهایت به روند تصمیم‌گیری در مراحل مختلف جمع‌آوری، طبقه‌بندی و پردازش اطلاعات و تصمیم‌گیری جهت خاصی داده و آن را به نتایج متفاوتی رهنمون می‌شود.

اساساً نظام‌های سیاسی به سه دسته نظام‌های سیاسی مردم‌سالار، نظام‌های سیاسی اقتدارگرا و نظام‌های سیاسی توتالیتر تقسیم می‌شوند. در نظام‌های سیاسی مردم‌سالار، منافع و اهداف ملی برآیند چالش منافع مشترک و متعارض گروه‌ها و طبقات مختلف جامعه است که با داوری و رأی مردم تعیین و سیاست‌ها و استراتژی وصول به آنها تأیید می‌شود. در نظام‌های توتالیتر، گروه حاکمان و یا حزب حاکم، تعیین‌کننده اهداف و منافع ملی است که به احتمال زیاد همان منافع گروه حاکم بوده و با کمک تبلیغات به نام منافع و هدف ملی اعلام و تبلیغ می‌شود. در نظام‌های توتالیتر، اهداف معطوف به آینده بوده و نخبگان سیاسی در پی ایجاد و ساخت جامعه‌ای جدید و آرمانی هستند. در حالی که در نظام‌های اقتدارگرا گرایش نخبگان به گذشته و حفظ سنت‌های جامعه است و اهداف مورد نظر بیشتر رجعت یا حفظ سنت‌های جامعه است (یزدان‌فام، ۱۳۸۰: ۵۳). شناخت محیط استراتژیک و توانایی‌ها و آسیب‌پذیری‌های خودی و کشورهای دیگر در نظام‌های سیاسی توتالیتر و اقتدارگرا به نحو واقعی و علمی میسر نبوده و ساختار نظام متأثر از ضعف‌های عمومی، نگرش‌ها و ابزارهای شناخت، نمی‌تواند زمینه لازم را برای بررسی دقیق و واقعی فراهم آورد. این گونه نظام‌ها از محیط استراتژیک بین‌المللی و منطقه‌ای، شناختی واقعی نداشته و در ادراک ذهنی خویش محصورند. نظام‌های سیاسی عقب‌مانده و بسته با توجه به ماهیت نظام، شناخت خاص از محیط استراتژیک، تهدید، اهداف و توانایی‌ها تصمیم‌های لازم را اتخاذ می‌کنند (عالم، ۱۳۷۳: ۱۴۹).



بر اساس دسته‌بندی فوق، نظام سیاسی عراق در دوره حکومت صدام، یک نظام بسته و توتالیتر بود؛ مخالفین رسمیت نداشته و حق رقابت با حزب بعث را نداشتند؛ رقابت سیاسی و پارلمانی وجود نداشت و گردش نخبگان به صورت دوره‌ای صرفاً در درون حزب بعث امکان‌پذیر بود؛ نخبگان سیاسی نه به دلیل توانایی‌های فردی، بلکه با توجه به میزان دوری و نزدیکی به حاکمان اصلی حزب پیشرفت می‌کردند (یزدان‌فام، ۱۳۸۰: ۵۵).

اعمال قدرت، یک جانبه و از بالا به پایین بود و مردم با وجود نام جمهوری و برگزاری انتخابات، عملاً کترلی نسبت به سیاست‌ها و نخبگان سیاسی نداشتند؛ قوانین مرسوم تا آن جا قابل اجرا بود که با منافع نخبگان حکومتی در تعارض و تضاد نباشد و اهداف حکومت بیشتر به ایجاد جامعه‌ای مبتنی بر ناسیونالیسم عربی و سوسیالیسم اقتصادی مبتنی بود. اهداف و منافع ملی از سوی عده‌ای محدود انتخاب شده و بدون توجه به خواسته گروه‌ها و یا مخالفین به عنوان منافع ملی اعلام می‌شد (الخلیل، ۱۳۷۰: ۴۳).

نظام سیاسی عراق پس از برچیده شدن حکومت سلطنتی در سال ۱۹۵۸ به نظام جمهوری تغییر یافت، اما عملاً روسای جمهور این کشور از بدو تشکیل جمهوری، از میان نظامیان انتخاب شده و عراق را به صورت استبدادی اداره می‌کردند. مجلس اختیاری در وضع قوانین و اداره امور کشور نداشت و بیشتر نمایندگان آن عضو حزب حاکم بعث بودند. مرجع عالی تصمیم‌گیری، شورای فرماندهی انقلاب بود که اعضای آن را رئیس جمهور انتخاب می‌کرد (الخلیل، پیشین: ۴۵).

در دوره مورد بحث، نظام سیاسی عراق از دو بخش جداگانه حزب بعث و دولت (شورای فرماندهی انقلاب) تشکیل شده بود. بر اساس قانون اساسی، برتری سیاسی از لحاظ نظری و عملی با حزب بعث بود. این حزب در سیاست داخلی بر حکومت پارلمانی و نظام اداری غیرمتمرکز، در سیاست خارجی بر منافع ناسیونالیسم عربی و در سیاست اقتصادی بر سوسیالیسم و اقتصاد متمرکز مبتنی بود (همان: ۴۶).

هرچند نظام سیاسی عراق، جمهوری و مبتنی بر آرای مردم بود اما جاه‌طلبی‌های صدام، عملاً نظام سیاسی این کشور را به لحاظ کارکردی به یک حکومت فردمحور تبدیل کرده بود که امکان ابراز نظر مخالفی برخلاف نظر وی وجود نداشت. متأثر از این وضعیت، نهادهای سیاسی، امنیتی و نظامی عراق نیز نمی‌توانستند چشم‌انداز مناسبی را از نظر هزینه و فایده جنگ با ایران ارائه دهند.



۳. متغیر اجتماعی و اقتصادی در عراق

بافت اجتماعی و جمعیتی عراق در دوره زمینه‌سازی برای اقدام به جنگ، به گونه‌ای بود که حکومت را دچار بی‌ثباتی و بحران می‌نمود و همین بحران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران از جمله عوامل مؤثر در ایجاد جنگ تحمیلی بود. پس از تأسیس کشور عراق، با وجود در اکثریت بودن، حاکمیت و قدرت به دست اهل سنت افتاد و شیعیان همواره از قدرت به دور بودند. شیعیان عراق، بارها ناراضی‌شان را از جایگاه فرودست سیاسی و اقتصادی‌شان ابراز نموده و در گروه‌های ایدئولوژیک و فرقه‌ای نسبتاً شبیه با مخالفان شاه سازماندهی شده بودند. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نوعی حمایت از جنبش‌های معارض و فعالان حامی امام خمینی^(۵) نه تنها در عراق بلکه در کویت، بحرین، و عربستان سعودی قلمداد می‌شد (لوی و فروئلیچ، ۱۳۹۰: ۱۲۴). این انقلاب به دلیل پیام مهم رهایی بخشش، الهام‌دهنده گروه‌ها و نهضت‌های آزادی‌بخش در سراسر جهان به خصوص عراق شد. رژیم بعثی عراق از الگوگیری شیعیان این کشور از حکومت شیعی ایران به شدت واهمه داشت. این رژیم علیرغم ژست سکولارش، جنبش ضدشاهنشاهی در ایران را به مثابه یک خیزش شیعی که می‌توانست تأثیر عظیمی در عراق داشته باشد، تفسیر می‌کرد (امرای، ۱۳۸۳: ۴۲).

موفقیت انقلابیون ایران، عملاً می‌توانست اقتدار حکومت بعث عراق را به چالش بکشد. در واقع، موفقیت انقلاب ایران، تأثیری عمیق و سریع در میان شیعیان عراق برجای گذاشت و ایجاد سازمان‌های مخالف و انقلابی شیعه، به تهدیدی جدی برای ثبات رژیم بعث تبدیل شد. تأثیر سریع و عمیق انقلاب ایران در میان شیعیان عراق، به گونه‌ای بود که شهید صدر در روز پیروزی انقلاب، با تعطیل نمودن جلسه درس روزانه خود، در جمع طلاب علوم دینی نجف گفت: «امروز موسی بر فرعون پیروز شد... امروز آیت الله خمینی حکومت شاه را سرنگون ساخت و اینک هم ما باید کارگزاران آن رهبر و منتظران دستورات وی باشیم» (شیرازی و طارمی، ۱۳۸۴: ۱۲۴). با روی کار آمدن صدام، دولت قوانین جدیدی برای مجازات مخالفان وضع کرد. چند روز پس از وضع قانون جدید، آیت‌الله صدر و خواهرش و صدها تن از هواداران آنها اعدام شدند (همان: ۱۳۵).

رژیم عراق همچنین شورش کردهای شمال عراق را بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، متأثر از انقلاب اسلامی ایران می‌دانست تا جایی که رئیس‌جمهور عراق به زعم خود



یکی از دلایل لغو موافقتنامه الجزایر را دخالت جمهوری اسلامی ایران در قضیه اکراد می‌داند. وی در نطق ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ چند روز قبل از حمله سراسری عراق به ایران، می‌گوید: «ایران از پسران بارزانی دعوت نموده به آن کشور بروند. در واقع ایران قصد دارد آنان را علیه دولت عراق تحریک کند» (پارسادوست، ۱۳۶۳: ۱۸۲)

از نظر اقتصادی، اقتصاد عراق در آستانه جنگ با ایران، از اقتصادهای شکوفای منطقه محسوب می‌شد. بالا رفتن قیمت نفت، همزمان با افزایش میزان استخراج و فروش نفت و برنامه‌ریزی موفق‌تری که دولتمردان عراقی برای بهبود اقتصاد این کشور، اقتصاد پر رونقی را برای این کشور رقم زده بود. این رونق اقتصادی، بستر لازم را برای دولتمردان عراقی در پیگیری آرمان‌های توسعه‌طلبانه خود فراهم کرده بود (لوی و فروئلیچ، ۱۳۹۰: ۱۲۹). عراق با جمعیت ۱۴ میلیونی، به جز مصر از تمام کشورهای عرب صادرکننده نفت، پرجمعیت‌تر بود و بخش اعظم جمعیت آن نیز عمدتاً از افراد باسواد و طبقات متوسط تحصیل‌کرده تشکیل می‌گردید. قبل از آغاز جنگ، عراق با صادرات ۳/۵ میلیون بشکه نفت در روز، دومین تولیدکننده عمده اوپک بود و سالانه ۲۳ میلیارد دلار از این طریق درآمد داشت. عراق پس از عربستان سعودی، دومین ذخایر عظیم نفت خام را در منطقه در اختیار داشت (همان: ۱۲). در حالی که درآمدهای عراق به طور چشمگیری افزایش یافته بود نرخ تورم به ۱۲ درصد محدود شده بود. برخلاف دیگر کشورهای عربی صادرکننده نفت در منطقه، خط مشی‌های توزیعی عراق از شکل‌گیری طبقه فرادست ثروتمند ممانعت به عمل می‌آورد و توسعه اقتصادی، خانه‌سازی‌های انبوه، نوسازی کشاورزی و ایجاد صنایع پتروشیمی و فولاد را ممکن می‌ساخت (درویشی، ۱۳۷۸: ۱۳۰).

ب. متغیرهای تأثیرگذار در سطح منطقه‌ای

در سطح منطقه‌ای، وقوع انقلاب ایران، مهم‌ترین مولفه‌ای بود که بر تصمیم حکومت عراق در جنگ با این کشور تأثیرگذار بود.

انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک عامل مهم و تأثیرگذار در ترغیب رژیم عراق به آغاز جنگ عمل کرد. تلقی حکومت عراق از وقوع این انقلاب در ایران ترکیبی از تهدید و فرصت بود. در موقعیتی که ارتش عراق در اوج آمادگی نظامی قرار داشت، وضعیت ایران بسیار آشفتنه بود. ساختار سیاسی و حکومتی ایران در اثر جابجایی جریان‌های مختلف

هنوز شکل ثابتی به خود نگرفته بود و از ثبات لازم برخوردار نبود. بحران‌های سیاسی، فرهنگی و نظامی در داخل کشور عملاً نهادهای سیاسی را درگیر خود ساخته بود. پس از ترغیب و حمایت آمریکایی‌ها از اغتشاش گروه‌های مسلح، تشویق به تجزیه‌طلبی، اعتصابات و تظاهرات، چند کودتای ناموفق در ارتش، حاکمیت لیبرال‌ها و... به نظر می‌رسید حکومت ایران دچار فرسودگی کامل شده است. لذا دولتمردان عراقی بر اساس قرائن موجود، اطمینان داشتند در یک جنگ کوتاه مدت در مقابل ایران به اهداف از پیش تعیین شده خود خواهند رسید. از سوی دیگر نیروهای مسلح ایران نیز به دلایل متعدد، انسجام و آمادگی لازم برای مقابله با یک جنگ خارجی همه‌جانبه را نداشتند. سازمان و تشکیلات ارتش بعد از انقلاب و به دنبال تصفیه‌های ضروری، دوران بازسازی و بازنگری خود را می‌گذراند و از نظر تجهیزاتی نیز با تحریم تسلیحاتی امریکا و خروج کارشناسان نظامی مواجه بود و سپاه پاسداران که بیشتر برای مواجهه با ضد انقلاب داخلی ایجاد شده بود، دوران بلوغ خود را طی می‌کرد و به هیچ وجه برای یک جنگ کلاسیک مدرن مهیا نبود (کینگ و کارش، ۱۳۸۷: ۹۸). در چنین شرایطی، برخی تصمیم‌های نادرست در آن دوره نظیر لغو قراردادهای نظامی به ویژه در زمینه خریدهای تسلیحاتی، به شدت از توان تسلیحاتی ایران کاست. در کنار این اقدامات، کاهش تعداد نیروهای ارتش، کاهش مدت خدمت سربازی از ۲۴ ماه به ۱۲ ماه، اعزام کادرهای ارتش به محل‌های سکونت و تولد خود و... توان نظامی ایران را به حداقل کاهش داد. این شرایط باعث شده بود ارتش ایران از بازدارندگی لازم برای جلوگیری از حمله یک دشمن خارجی برخوردار نباشد (لوی و فروئلیچ، ۱۳۹۰: ۱۴۰).

در کنار مسائل فوق، نزول سطح اقتدار منطقه‌ای و بین‌المللی ایران، انگیزه مضاعفی را به رژیم عراق برای حمله نظامی به ایران می‌داد. با برافتادن رژیم سلطنتی و پیروزی انقلاب اسلامی، از جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی ایران به میزان محسوسی کاسته شد و ایران از یک کشور مورد حمایت غرب و تأثیرگذار در معادلات منطقه‌ای و نقش‌آفرین در تأمین امنیت منطقه، به یک عنصر چالش‌گر تبدیل شد که به هر وسیله ممکن باید توان آن محدود می‌شد. در چنین شرایطی، دولت عراق برای به اجرا درآوردن نقشه خود برای حمله به ایران، به یارگیری گسترده در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی مبادرت کرد. در این راستا صدام حسین ضمن تلاش برای حل برخی سوءتفاهمات و اختلافات با کشورهای

منطقه، کوشید اختلاف خود با ایالات متحده را نیز حل و فصل کند. در این راستا، صدام حسین با درکی که از سیاست ایالات متحده داشت، یک روز پس از اعلام قطع رابطه آمریکا با ایران در تاریخ ۱۳۵۹/۱/۲۰ هجری شمسی، اعلام کرد: «عراق آماده و مجهز است تا برای دفاع از حاکمیت و افتخار خود به جنگ دست‌بزند» (ابوغزاله، ۱۳۸۰: ۴۳). دولتمردان عراقی اطمینان داشتند در صورت حمله نظامی به ایران، نه تنها با ممانعت خاصی از سوی قدرت‌های خارجی روبه‌رو نخواهد شد بلکه از حمایت‌های آنها نیز برخوردار خواهند شد.

جنگ ایران و عراق در شرایطی اتفاق افتاد که نظام بین‌الملل هنوز در شوک وقوع انقلاب اسلامی و سقوط نظام سلطنتی در ایران بود. انقلاب ایران در ارتباط با سیاست و نظام بین‌الملل پدیده‌ای نومحسوب می‌شد. این انقلاب در ساختار نظام بین‌الملل دو قطبی رخ داد. انقلاب، صحنه شطرنج سیاسی خاورمیانه را تغییر داد و معادلات منطقه‌ای را بر هم زد. این انقلاب، موج فزاینده‌ای را علیه نظم موجود، مداخلات خارجی و مردم تحت ستم در منطقه خاورمیانه و کشورهای جهان سومی ایجاد کرد.

کشورهای منطقه به دلیل فقدان مشروعیت و عدم برخورداری از حمایت مردمی، حوادث و رخداد‌های مربوط به انقلاب اسلامی را با بدبینی دنبال می‌کردند و عمیقاً از تثبیت و گسترش آن نگران و مضطرب بودند. انقلاب اسلامی، مشروعیت حکام منطقه را به خطر انداخت. صدور انقلاب و اعلام حمایت حکومت جدید ایران از جنبش‌های آزادی‌بخش و انقلابی منطقه، تهدید اصلی برای وضع موجود در منطقه محسوب می‌شد. تجربه موفق جمهوری اسلامی ایران باعث ترغیب مردم مسلمان منطقه برای سرنگونی رژیم‌های وابسته می‌شد و این امر، جمهوری اسلامی ایران را به صورت کانون خطری برای کشورهای منطقه درآورد. به گونه‌ای که این کشورها هرگونه بروز اعتراض و ناامنی در کشورهای متبوع‌شان را به ایران نسبت می‌دادند.

این کشورها به دلیل برخی مشکلات ساختاری و عدم برخورداری از شاخص‌های لازم برای یک دولت - ملت مستقل، بسیار آسیب‌پذیر بودند. تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، کشورهای منطقه از گسترش روزافزون جایگاه حکومت ایران در سطح منطقه بیمناک بودند اما به دلیل اینکه ایران در مدار قدرت‌های غربی قرار داشت، این مسئله به نحوی مدیریت می‌شد. با وقوع انقلاب اسلامی، علیرغم برافتادن حکومت سلطنتی ایران،



از نگرانی دولت‌های منطقه در قبال ایران نه تنها کاسته نشد بلکه نظام اسلامی - انقلابی ایران چالش‌های جدی‌تری را برای حاکمیت این کشورها رقم زد. لذا آنها از همان ابتدا به جبهه‌گیری در برابر آن پرداختند. با وجود اتخاذ این رویکرد، این کشورها ابزارهای لازم برای مقابله با جمهوری اسلامی ایران را در اختیار نداشتند. در بین کشورهای عرب همسایه ایران، عراق تنها کشوری بود که از جنبه‌های مختلف توان لازم برای مقابله با نظام انقلابی ایران در اختیار داشت. از سوی دیگر، عراق نیز برای اقدامات خود علیه ایران و تحقق آمال جاه‌طلبانه رهبران خود در سطح منطقه، به پشتیبانی دیپلماتیک و اقتصادی اعراب نیازمند بود. از این رهگذر، صدام حسین از همان ابتدا به دفاع از مواضع اعراب پرداخت. عراق همراه با سعودی‌ها، در راستای مقابله با تهدید انقلابی از جانب نظام انقلابی ایران، نقش برجسته‌ای در سازماندهی حکام خلیج فارس به سوی ترتیبات امنیتی دسته جمعی ایفا نمود (میراحمدی، ۱۳۷۲: ۴۹۲).

در بهار ۱۹۸۰ و به دنبال وخیم‌تر شدن روابط عراق با ایران، این کشور روابط خود با دیگر کشورهای عربی را به شدت گسترش داد. علیرغم سکوت ظاهری دولت‌های عرب حاشیه خلیج فارس، شواهد موجود نشان می‌دهد آنان از برنامه‌های نظامی عراق برای حمله به ایران باخبر بوده و آن را تأیید کرده بودند (همان: ۴۹۳). وعده‌های پشتیبانی دیپلماتیک و اقتصادی از جانب ائتلاف عربی، نقش مهمی در تصمیم عراق برای آغاز جنگ داشت. در نبود این نوع حمایت‌ها، دورنمای پیروزی عراق و فشار آوردن به ایران، تا حدود زیادی کمرنگ می‌شد. به همین دلیل، صدام تلاش فراوانی را برای شکل‌دهی به یک ائتلاف دیپلماتیک انجام داد. از این رهگذر، توقع عراق از حمایت کشورهای ثالث، شاید یکی از شرایط ضروری برای آغاز جنگ بود (لوی و فروئلیچ، ۱۳۹۰: ۱۳۶).

اگر دولت‌های منطقه را به دو دسته دولت‌های عرب و غیرعرب تقسیم کنیم، می‌توان ادعا کرد همه دولت‌های عربی به استثنای سوریه، لیبی و الجزایر، به حمایت همه‌جانبه از رژیم صدام در جنگ با ایران پرداختند به نحوی که کشورهای نفت‌خیز عرب بویژه عربستان سعودی و کویت به عنوان تأمین‌کننده نیازمندی‌های مالی این جنگ، هزینه‌های جنگ را تقبل نموده و در طول جنگ بیش از ۸۰ میلیارد دلار به رژیم عراق پرداخت کردند (حسینی، ۱۳۸۸: ۱۳۴).

ج) متغیرهای تأثیرگذار در سطح بین‌الملل

جنگ ایران و عراق اگرچه در جهان دو قطبی و فضای جنگ سرد صورت گرفت اما نمی‌توان آن را در چارچوب قانونمندی جنگ سرد و سیستم دو قطبی تحلیل کرد. در واقع انقلاب اسلامی ایران منافع هر دو بلوک شرق و غرب را به یک اندازه مورد تهدید قرار داد و به تبع آن تضاد چندانی میان آمریکا و شوروی در برخورد با تجاوز عراق به ایران وجود نداشت. ماهیت ضد استکباری و ضد امپریالیستی انقلاب اسلامی ایران باعث شد دو ابرقدرت جهانی نه تنها به خاطر این جنگ باهم به رقابت نپردازند بلکه این جنگ، به تجربه‌ای نوین از سازش دو ابرقدرت در راستای حفظ منافع دو جانبه تبدیل شد.

از میان دو ابر قدرت آمریکا و شوروی، آمریکا بیش از شوروی از وقوع انقلاب اسلامی متضرر شد. با خروج ایران از پیمان نظامی سنتو، آمریکا با مشکل بزرگی روبرو شد و اقتدار دفاعی بلوک غرب در برابر شوروی به شدت آسیب‌پذیر شد. تا قبل از این، شوروی خود را در برابر یک سد دفاعی غیرقابل نفوذ می‌دید اما با کنار رفتن ایران، معبری در میان کمربند امنیتی ایران - پاکستان و ترکیه ایجاد شد و مجدداً سیاست توجه به حوزه‌های نفتی جنوب، شوروی را وسوسه کرد. با تحولات ایران، آمریکا نه تنها ایران را از دست داد بلکه تمام کشورهای منطقه در برابر تحولات ایران آسیب‌پذیر شدند. نگرانی آمریکا بیشتر از این ناحیه بود که براساس تئوری دومینو، اندیشه‌های انقلابی ایران، یک سلسله از کشورهای همسایه را دچار تنش کند. برای رویارویی با خطراتی که منافع و هدف‌های آمریکا را در منطقه تهدید می‌کرد، سیاست خاورمیانه‌ای و استراتژی امنیتی و نظامی آمریکا شکل جدیدی به خود گرفت. جیمی کارتر، رئیس جمهور آمریکا در سوم بهمن ۱۳۵۸ (۲۳ ژانویه ۱۹۸۰) دکترین جدید خود را در خصوص تهدید شوروی نسبت به خلیج فارس و منافع آمریکا در منطقه اعلام کرد. وی در این دکترین، با صراحت کامل، منطق زور را جهت مقابله با هر گونه تهدید و دفاع از منافع حیاتی آمریکا در منطقه خلیج فارس مطرح کرد (لنچافسکی، ۱۳۷۳: ۳۲۸). با اعلام این دکترین، کارتر به یک کارگردان سیاسی نیاز داشت. این دکترین در واقع تصحیح‌کننده دکترین نیکسون بود که با وقوع انقلاب اسلامی به یکباره زیرورو شد. یکی از هدف‌های نیکسون در ارائه دکترین خود این بود که پس از جنگ ویتنام، آمریکا هرگز خود را در جنگ مستقیم با کشورهای جهان سوم به خصوص آسیایی‌ها درگیر نکند، و این خود آسیایی‌ها بودند که



باید با همدیگر می‌جنگیدند. دکترین کارتر با دکترینی که از سوی جانشین وی رونالد ریگان اعلام شد تکمیل گردید. در واقع سیاست خارجی امریکا در قبال جنگ ایران و عراق، با تبیین دقیق دکترین ریگان مبنی بر تحمیل جنگ‌های بدون پیروز بر دولت‌های انقلابی، بهتر توضیح داده می‌شود (همان: ۳۳۰). پنج ماه بعد از آغاز جنگ، رونالد ریگان به ریاست جمهوری ایالات متحده امریکا رسید. وی علاوه بر ادامه سیاست‌های پیشین دولت کارتر، دکترین جدیدی در سیاست خارجی امریکا اعلام کرد که به «دکترین رمبو» شهرت یافت. هدف از سیاست جدید امریکا در کشورهای جهان سوم، ایجاد موانع فراروی انقلاب‌های ملی و ممانعت از تحولات مترقیانه و رو به پیشرفت در این کشورها بود و راهکار دستیابی به این هدف مشغول نمودن کشورهای انقلابی به امور داخلی خود از طریق ایجاد درگیری‌های قومی و مذهبی و درگیر ساختن این کشورها با کشورهای همسایه در جنگ‌های بدون پیروز بود (تیمرمن، ۱۳۶۶: ۱۵۶).

با بروز بحران در روابط ایران و امریکا، به خصوص با تسخیر سفارت امریکا در تهران، این کشور سیاست‌های متنوعی چون تحریم‌های سیاسی - اقتصادی، بلوکه کردن دارایی‌های ایران در خارج از کشور، حمله نظامی به طبس، حمایت از مخالفین انقلاب، کودتای نوژه و ... را به آزمون گذاشت. همراهی با رژیم بغداد و به نوعی نشان دادن چراغ سبز به آن برای حمله نظامی به ایران آخرین حربه‌ای بود که ایالات متحده برای ضربه زدن به نظام انقلابی ایران به آن مبادرت کرد. ایالات متحده امریکا که بر اثر پیروزی انقلاب اسلامی و به دنبال آن جریان گروگان‌گیری و شکست عملیات طبس ضربات پیاپی و سختی از ایران خورده بود، نه تنها از هر حرکتی که متضمن ضربه زدن به ایران بود، استقبال می‌کرد، بلکه خود در صدد چاره‌جویی برای انتقام و جبران ناکامی‌های قبلی بود (لوی و فروئلیچ، ۱۳۹۰: ۱۳۸). اگرچه رابطه دیپلماتیک میان عراق و امریکا از سال ۱۹۶۷ قطع شده بود، دفتر حفاظت منافع امریکا در بغداد بسیار فعال بود و شواهد و دلایلی وجود دارد که امریکا مشوق و ترغیب‌کننده رژیم عراق در آغاز جنگ بوده است. روزنامه نیویورک تایمز پنج ماه قبل از آغاز تجاوز عراق در آوریل ۱۹۸۰ (اردیبهشت ۱۳۵۹) از طرح‌های مرحله به مرحله دولت امریکا در این زمینه پرده برداشت. این روزنامه می‌نویسد:

«دولت امریکا پس از شکست عملیات طبس، امکان اجرای سه طرح نظامی بسیار مهم را بررسی می‌کند. طرح‌های مزبور عبارتند از: پیاده کردن نیروی نظامی در شهرهایی

که محل نگهداری گروگان‌های امریکایی است، مین‌گذاری در میدین صدور نفت، یا بمباران پالایشگاه‌های ایران» (محمدی، ۱۳۷۹: ۲۵۵). در ادامه می‌افزاید: «واشنگتن امیدوار است که تحریم اقتصادی و سیاسی ایران بتواند در سایه تیرگی روابط ایران و عراق تأثیر بیشتری داشته باشد» و ادامه می‌دهد که «عده‌ای معتقدند چشم‌انداز جنگ با کشوری نیرومند(عراق) شاید ایران را وادار سازد در سیاست خود تجدیدنظر کند» (همان: ۲۵۶).

رویکرد شوروی به عنوان ابرقدرت شرق به جنگ ایران و عراق تا حدی متفاوت‌تر بود. با آغاز جنگ، روس‌ها در موقعیت خاصی قرار گرفتند. شروع جنگ برای شوروی، اتفاق ناخوشایندی بود و آن را در موقعیت دشواری قرار می‌داد. عراق برای شوروی یک «نعمت» به شمار می‌رفت، در حالی که ایران چنین نبود. در عین حال، هر گونه حمایت رسمی از عراق نیز مشکلات بسیاری به همراه داشت (کینگ و کارش، ۱۳۸۷: ۹۸). مقامات شوروی با این که مخالفت خود را با تجاوز عراق به جمهوری اسلامی ایران، از طریق دیپلماتیک و با تعلیق فروش اسلحه به عراق اعلام کردند، از جهاتی امیدوار بودند که فشار غرب به ایران، علاوه بر تشدید شکاف در روابط ایران با غرب، روابط ایران با شوروی را بهبود بخشد و مواضع ایران را در برابر موضوع افغانستان تعدیل کند (کرمی، ۱۳۹۱: ۴۹). روس‌ها امیدوار بودند ایران متأثر از تهاجم عراق، نه تنها از هر گونه گرایش به غرب بپرهیزد، بلکه با نزدیکی به مسکو، مواضع جدیدی را درباره موضوع افغانستان اتخاذ کند. به عبارت دیگر، ایرانی تضعیف شده که به غرب متمایل نباشد و در برابر روس‌ها سیاستی همراه با تساهل و تسامح را برگزیند، مطلوب مسکو بود و جنگ می‌توانست این امر را به سرعت محقق کند (درودیان، ۱۳۷۸: ۲-۴۱). برخی تحلیل‌گران، دلایل سکوت شوروی را در این مرحله از جنگ چنین بیان کرده‌اند که شروع جنگ در منطقه، نگاه‌های سیاسی و بین‌المللی را از افغانستان به خود متوجه می‌کرد و این برای رهایی روس‌ها از تبلیغات مداوم و مستمر غربی‌ها و کشورهای مسلمان علیه تجاوز شوروی به افغانستان، موفقیت بزرگی بود. از سوی دیگر، با توجه به این که یکی از طرف‌های اصلی قضیه افغانستان، ایران بود و تا آن زمان، جمهوری اسلامی سیاستی کاملاً قاطع و انعطاف‌ناپذیر درباره خروج نیروهای روسی از افغانستان در پیش گرفته بود، جنگ عراق علیه ایران، فرصت مناسبی برای روس‌ها بود تا با فشار بر جمهوری اسلامی مواضع این کشور تعدیل کنند (کرمی، ۱۳۹۱: ۵۱). همچنین اگر



جنگ به صورت محدودی آغاز و متوقف می‌شد، روس‌ها با توجه به نفوذ چشمگیرشان در عراق و موضع برترشان (در برابر ایران) نسبت به امریکا، می‌توانستند نقش میانجی را ایفا کنند و در صورت موفقیت، نفوذ روس‌ها در میان اعراب منطقه بسیارافزایش می‌یافت (درویشی، ۱۳۷۸: ۲-۱۷۱).

در خصوص میزان تأثیرگذاری متغیر سیستم بین‌الملل بر تصمیم حکومت عراق در جنگ با ایران، باید گفت رژیم عراق درک واقع بینانه‌ای از ماهیت تحولات بین‌المللی داشت. شخص صدام و دستگاه دیپلماسی عراق به درستی دریافته بودند که پس از وقوع انقلاب در ایران، بازنگری در نظم منطقه‌ای به ویژه در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه، اولویت اصلی قدرت‌های بزرگ خواهد بود، لذا تلاش داشتند هم‌زمان با تقویت روابط دو جانبه و چند جانبه عراق با کشورهای منطقه، در استراتژی قدرت‌های بزرگ، نقش جدیدی را برای عراق تعریف کنند. عراق دارای روابط استراتژیک با اتحاد شوروی بود و در قالب رویکرد نوین، ایجاد رابطه با ایالات متحده آمریکا و بلوک غرب نیز در دستور کار قرار گرفت. در آستانه شروع جنگ تحمیلی، روابط حکومت عراق با قدرت‌های شرقی و غربی و همچنین کشورهای منطقه در بهترین حالت خود قرار داشت و این کشور از هرگونه کمک سیاسی، اقتصادی، نظامی و مالی برخوردار بود. اما ماه عسل حکومت صدام با قدرت‌های بزرگ دوام چندانی نداشت. با گذشت ماه‌های نخستین جنگ و تجدید سازمان نیروهای نظامی ایران و اجرای عملیات‌های پیروزمند از سوی آنها، مشخص شد حکومت عراق فاقد آن صلابت و اقتدار لازم برای نقش‌آفرینی به عنوان یک قدرت منطقه‌ای است.

د. خطاهای شناختی حکومت عراق در حمله به ایران

نظام سیاسی عراق در تصمیم‌گیری در مورد آغاز جنگ بر ضد ایران، بیشترین نقش را داشت. در واقع، بیشترین تأثیر نظام سیاسی در اتخاذ تصمیم‌ها نه در مدل‌های تصمیم‌گیری بلکه در ابزارها و ضرورت‌های شناخت است. بخش مهمی از اقدام حکومت عراق در ورود به جنگ بر ضد ایران ناشی از برداشت نادرست و شناخت ناکافی دولتمردان و نظام سیاسی این کشور از توانایی‌ها و آسیب‌پذیری‌ها، تهدیدها و فرصت‌ها، اهداف و منافع ملی و ماهیت تحولات بین‌المللی و منطقه‌ای بود که ذیلاً به آنها می‌پردازیم.



۱. اشتباه در برآورد توان نیروهای خودی و دشمن

در زمان تصمیم‌گیری برای آغاز هجوم سراسری به جمهوری اسلامی ایران، نخبگان سیاسی عراق در برآورد توان نظامی ایران دچار اشتباه محاسبه شدند. به زعم آنها ارتش ایران، در اثر وقوع انقلاب اسلامی، فرماندهان کارآزموده خود را از دست داده و نظم و انضباط و توان عملیاتی لازم را ندارد (لوی و فروئلیچ، ۱۳۹۰: ۱۲۱).

عراق تصور نادرستی درباره قدرت نظامی ایران و نسبت بالقوه توان نظامی خود با آن، اراده نظام انقلابی ایران برای ادامه جنگ علیرغم شکست‌های اولیه و تأثیر جنگ بر جامعه و سیاست ایران داشت. این سوءبرداشت‌ها بسیار حیاتی بودند، زیرا بدون آنها احتمال بسیار اندکی وجود داشت که صدام حسین جنگ را آغاز نماید (همان، ۱۲۲).

عراق، قابلیت نیروی هوایی ایران و توان آن برای حمله به اهداف مهم در عراق را بسیار دست کم گرفت. علاوه بر این، صدام ارتش ایران از جمله روحیه، تجهیزات و ذخایر آن را برای یک جنگ طولانی مدت نیز دست کم گرفته بود (یزدان‌فام، ۱۳۸۰: ۵۹).

نخبگان سیاسی عراق درک نسبتاً خوبی از ضعف نیروهای مسلح ایران و فروپاشی رژیم امنیتی منطقه داشتند، لیکن شناخت آنها از نظام سیاسی و نیروهای جایگزین در ایران به مراتب ناقص بود. آنها درکی از توان نظام مردمی و انقلابی نداشتند. پرورش یافتگان و زمامداران رژیم توتالیتر از درک توانایی‌های نظام‌های مردم‌سالار در بسیج مردم برای دفاع از کشور به شدت عاجزند و جنگ ایران و عراق نمونه بارزی از عدم انطباق محیط روانی و عملیاتی نخبگان سیاسی در نظام‌های توتالیتر است (همان: ۶۵). صدام و رژیم عراق انتظار داشتند با آغاز جنگ، جامعه متفرق ایران از هم بگسلد، روحیه ارتش آن درهم بشکند و شاید هم نظام انقلابی سرنگون گردد؛ ولی جنگ در عمل تأثیر معکوسی برجای گذاشت، جامعه ایران را یکپارچه ساخته و روحیه انقلابی که امام خمینی را به قدرت رسانده بود را دوباره شعله‌ور کرد (الخلیل، ۱۳۷۰: ۶۰). همانند دیگر مهاجمان خارجی در طول تاریخ، عراق نیز با ارتش برانگیخته‌شده‌ای روبرو شد که برای دفاع از سرزمین و انقلاب خود تا سرحد جان آماده نبرد بودند. علاوه بر این، برخلاف انتظار عراقی‌ها، اعراب خوزستان از آنان استقبال نکرده و به آنان یاری نرساندند. فشارهای سیاسی نه تنها باعث نشد ایرانی‌ها تسلیم شوند و امتیازی بدهند، بلکه اراده و عزم ملی



آنان را برای بیرون راندن مهاجمان و سرنگون ساختن رژیم عراق افزایش داد (لوی و فروئلیچ، ۱۳۹۰: ۱۲۲).

دولتمردان عراق به همان اندازه دربرآورد توان نظامی خودی نیز دچار اشتباه شدند. نیروهای عراقی از تجربه نظامی محدود و آموزش‌های ضعیفی برخوردار بودند. کارآمدی نیروهای شیعه تحت فرماندهی افسران سنی برای نبرد در یک قلمرو شیعی علیه یک انقلاب شیعی نیز جای تردید داشت (الخلیل، ۱۳۷۰: ۶۰). تاکتیک‌هایی که برای مقابله با کردها تدوین شده بود، در برابر یک ارتش ملی همانند ارتش ایران بسیار ناکارآمد بود. دولت و ارتش سیاست‌زده و به شدت تمرکزگرای عراق این محدودیت‌ها را نادیده انگاشته بود. از این رو به قول آنتونی کرزمن «عراق با حریفی وارد جنگ شد که به واسطه ضعف سیاسی فلج‌کننده خود، آن را زمین‌گیر می‌پنداشت» (لوی و فروئلیچ، ۱۳۹۰: ۱۲۴).

دولتمردان عراقی به لحاظ هزینه و فایده، درک واقع‌بینانه‌ای از هزینه‌های اقتصادی و انسانی جنگ نداشتند. افزایش یکباره درآمدهای نفتی عراق و توسعه اقتصاد این کشور در آستانه جنگ با ایران، باعث شده بود نگاه خوشبینانه‌ای در دولتمردان عراقی نسبت به تأمین هزینه‌های جنگ ایجاد شود. اما با طولانی شدن جنگ، گسترش دامنه آن و آسیب دیدن زیرساخت‌های اقتصادی این کشور از یک سو و نیز کاهش قیمت نفت، عراق نتوانست از عهده تأمین هزینه ماشین جنگی‌اش برآید. این مسئله، وابستگی عراق به کمک‌های مالی و نظامی کشورهای عرب منطقه و قدرت‌های بزرگ را جهت ادامه جنگ به دنبال داشت؛ که این مسئله، تاوان سنگینی را برای حکومت و جامعه عراق به همراه داشت.

۲. شناخت نادرست از تهدیدها و فرصت‌ها

انباشت تسلیحات و نظامی‌گری در عراق و تنش در روابط ایران و عراق به گونه‌ای بود که برخی از صاحب‌نظران وقوع جنگ میان آنها را اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند. انباشت سلاح، افزایش تنش در روابط با ایران و سرکوب شدید نیروهای مخالف در داخل، جملگی به ماهیت نظام سیاسی عراق برمی‌گردد. نظام‌های سیاسی توتالیتر به ابزارهای پلیسی در داخل و نیروهای مسلح در خارج برای سرکوب مخالفین و رسیدن به اهداف



۹۰

سال اول
شماره ۳
پائیز ۱۳۹۱

توجه دارند؛ از میان استراتژی‌های مختلف تأمین منافع، به استراتژی‌های نظامی اهمیت خاصی قائل بوده و استراتژی‌های غیرنظامی را به گونه‌ای در جهت تقویت راهبرد نظامی به کار می‌گیرند و به آنها کمتر به عنوان استراتژی مستقل توجه دارند (یزدان‌فام، ۱۳۸۰: ۶۷). به این صورت در انتخاب راهبردها، گزینه نظامی در اولویت قرار دارد؛ چیزی که رژیم عراق در یک دهه دو بار آن را با تمام جوانب انتخاب کرد و نتایج و پیامدهای مصیبت‌بار آن را بر دوش ملت عراق نهاد.

نظام سیاسی عراق در سال ۱۳۵۹ برای رسیدن به هدف و تأمین منافع به نیروی نظامی متوسل شد و تمام توان کشور را برای رسیدن به آن بسیج کرد. در طول سال ۱۹۸۰ شمار نظامیان عراقی از ۱۸۸ هزار نفر به ۲۵۲ هزار نفر و در آغاز جنگ به ۵۵۵ هزار نفر افزایش داد (محمدی، ۱۳۷۳: ۱۴). قراردادهای متعدد تسلیحاتی برای تجهیز نیروهای مسلح با کشورهای مختلف منعقد شد. در سال ۱۹۷۸ میلادی، عراق یک میلیارد و ۱۲۲ میلیون دلار برای خرید اسلحه پرداخت کرد و تا سال ۱۹۸۰ حدود ۱۲۰۰ مستشار روسی و اروپای شرقی و ۱۵۰ مستشار کوبایی در ارتش خدمت می‌کردند (همان: ۱۶).

از نظر مقامات عراقی اصلی‌ترین تهدید، تفکر و اندیشه انقلاب اسلامی و جایگاه مردمی نظام اسلامی ایران بود که عدم مشروعیت حکومت آنها را بیش از گذشته عیان می‌نمود. حاکمان منطقه، جمهوری اسلامی ایران را کانون خطر و عامل بی‌ثباتی در خاورمیانه تلقی می‌کردند، به گونه‌ای که بسیاری از ناآرامی‌های سال ۱۳۵۸ در کشورهای منطقه به ایران نسبت داده می‌شد. در این راستا، دولت عراق ایران را به انجام کودتای نافرجام در عراق و دست داشتن در توطئه ترور طارق عزیز، وزیر خارجه عراق، متهم کرد و اعلام نمود که ایران با حمایت از شیعیان تندرو عراق در صدد صدور انقلاب خود به کشورهای منطقه است (یکتا، پیشین: ۸۴).

۳. اشتباه در تعیین اهداف و منافع ملی

صاحب نظران سیاسی، اهداف زمامداران عراق در شروع جنگ را متفاوت ارزیابی می‌کنند ولی در چند مورد اجماع نظر نسبی وجود دارد و آن این که صدام در پی کسب رهبری جهان عرب و جلوگیری از گسترش انقلاب اسلامی بود و تلاش می‌کرد



با پر کردن خلاء ناشی از سقوط رژیم شاه به کشور قدرتمند منطقه تبدیل شود (لوی و فروئیچ، ۱۳۹۰: ۱۲۵). استفاده از شرایط مساعد ناشی از انقلاب اسلامی برای جبران عقده حقارت تاریخی، رقابت عقیدتی، تصرف مناطق نفت خیز خوزستان و جلوگیری از پیدایش انقلاب اسلامی در عراق اهدافی است که برخی از نویسندگان به آن اشاره می کنند (همان: ۱۲۶).

در تعیین این اهداف، گروه‌ها و تشکل‌های غیردولتی و مردم عراق نقشی نداشتند و فضای سیاسی چنان بسته بود که تنها یک صدا به گوش می‌رسید. در جامعه عراق آن دوره، به ظاهر منافع واحد و یکسان بود و اختلاف و تعارض منافع، وجود ظاهری نداشت. نگاهی به ساختار و ترکیب جمعیتی و گروهی عراق نشان می‌دهد مردم و بیشتر گروه‌های عراقی نفعی در پیگیری اهداف و منافع فوق‌الذکر نداشتند. برخی از این اهداف با توان عراق هماهنگی نداشت و برخی از اینها جزء اهداف و منافع مردم عراق نبود (یزدان‌فام، ۱۳۸۰: ۶۹).

۴. شناخت ناکافی از محیط بین‌المللی و منطقه‌ای

تصمیم‌گیری عراق برای جنگ با ایران در محیط دوقطبی جنگ سرد اتفاق افتاد. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و اشغال افغانستان به دست نیروهای ارتش سرخ در آذر ۱۳۵۸، خاورمیانه و به ویژه منطقه استراتژیک خلیج فارس را به کانون اصلی رقابت و کشمکش بین‌المللی تبدیل کرد (یکتا، ۱۳۷۸: ۵۰). خلاء ناشی از فروپاشی رژیم شاه، زمینه را برای قدرت‌طلبی عراق فراهم کرد. بروز تنش در روابط ایران و آمریکا - به دلیل گروگان‌گیری - و بروز فضای نامناسب سیاسی در منطقه علیه جمهوری اسلامی، نخبگان حاکم عراق را به این نتیجه رساند که فرصت برای اقدام نظامی جهت سرنگونی نظام انقلابی ایران و دست‌یابی به اهداف ارضی و یکسره کردن مشکلات مرزی و جغرافیایی عراق در خلیج فارس فراهم شده است (همان: ۵۱). در واقع این نخستین اشتباه استراتژیک حکومت عراق بود. با وجود خصومت شدید هر دو ابرقدرت نسبت به جمهوری اسلامی ایران، تغییرات ساختاری در موقعیت و سرزمین کشور ایران موضوعی نبود که بلوک شرق و غرب به آسانی بتوانند با هم به توافق برسند و تغییرات به وجود آمده منافع متعارض

آنها را برآورده سازد. رژیم عراق در طبقه‌بندی آن دوره به بلوک شرق نزدیک بود و دست‌یابی به اهداف سرزمینی در جنگ با ایران، مسلماً به نفع بلوک شرق تمام می‌شد. به بیانی دیگر، درک عراق از خصومت دو ابرقدرت نسبت به انقلاب اسلامی، واقع‌بینانه نبود (یزدان‌فام، ۱۳۸۰: ۵۶).

نتیجه‌گیری

وقوع جنگ بین ایران و عراق در بستری تاریخی از تعارضات و چالش‌ها اتفاق افتاد. در وقوع این جنگ همان‌گونه که در صفحات پیشین پرداختیم متغیرهای متعددی نقش داشتند که برخی از این متغیرها با تقویت متغیرهای دیگر، نقش تأثیرگذاری در وقوع جنگ داشتند. متغیرهایی چون وقوع انقلاب اسلامی ایران و پیامدهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای آن، تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی و یا اختلافات مرزی ایران و عراق مطمئناً در وقوع جنگ مؤثر بودند اما هیچ یک از آنها به تنهایی نمی‌توانست علت اصلی وقوع این جنگ باشد. با بررسی‌های انجام شده می‌توان گفت ماهیت رژیم بعث عراق و ویژگی‌های شخصیتی صدام حسین به عنوان رهبر عراق، نقش اصلی را در وقوع جنگ بین دو کشور داشت. حتی با در نظر گرفتن سطح تأثیرگذاری متغیرهای مختلف، اگر شخص دیگری در آن مقطع رهبری عراق را در اختیار داشت و یا مدل حکومتی عراق از ساختار دموکراتیک‌تر و یا محافظه‌کارتری برخوردار بود، چه بسا این جنگ بین ایران و عراق اتفاق نمی‌افتاد. اگر دولت عراق برای حمله به ایران پیش‌قدم نمی‌شد، با پذیرش این فرض که قدرت‌های غربی و کشورهای منطقه برای مقابله با ایران انقلابی تحمیل یک جنگ را به آن لازم می‌دانستند، کشورهای همسایه فاقد پتانسیل لازم برای انجام چنین جنگی بودند ضمن اینکه حاکمیت‌ها و ساختار سیاسی این کشورها در آن دوره به گونه‌ای بود که با احتساب هزینه و فایده از ورود به هر جنگی با ایران اجتناب می‌کردند. در چنین حالتی ممکن بود برخورد مستقیمی بین ایران و آمریکا و دیگر قدرت‌های غربی اتفاق می‌افتاد که در آن صورت نیز سطح و دامنه منازعه می‌توانست بسیار متفاوت از جنگ هشت ساله ایران و عراق باشد.

روحیه فزون‌خواه و خودخواه صدام حسین وقتی با ایدئولوژی حزب بعث و اهداف بلندپروازانه آن تلفیق شد پذیرش ریسک حمله نظامی به ایران را میسر کرد. این



مسأله وقتی با اشتباهات دولتمردان عراقی در محاسبه هزینه و فایده این جنگ، ارزیابی توان خودی و سطح مقاومت ایران و نوع موضع‌گیری جامعه جهانی به جنگ با ایران، تکمیل شد نایره جنگی خانمان‌سوز را شعله‌ور ساخت که برای هر دو ملت ایران و عراق لطمات انسانی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بسیاری را به همراه داشت. تصمیم صدام پس از فراغت از جنگ با ایران در حمله به کویت و اشغال این کشور نشان داد که شخص صدام و رژیم بعث هیچ حد و مرزی را برای تداوم جاه‌طلبی‌های خود نمی‌شناسند موضوعی که در نهایت، ملت عراق تاوان آن را به بدترین شکل ممکن پرداخت کرد



۹۴

سال اول
شماره ۳
پائیز ۱۳۹۱

منابع

- ابوالحسن شیرازی، حبیب الله و طارمی، کامران (۱۳۸۴) نقش گروه‌های معارض در روابط ایران و عراق، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ابوغزاله، عبدالحلیم (۱۳۸۰) جنگ عراق و ایران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.
- آشفته تهرانی، امیر (۱۳۷۸) جامعه‌شناسی جنگ و نیروهای نظامی، تهران: ارمغان.
- امری، حمزه (۱۳۸۳) انقلاب اسلامی ایران و جنبش‌های اسلامی معاصر، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- اورند، برایان (۱۳۷۸) جنگ، تعریف و فلسفه آن، مترجم: سلمان اوسطی، روزنامه جام‌جم، ۱۳۷۸/۱۰/۱
- بوتول، گاستون (۱۳۶۸) جامعه‌شناسی جنگ، ترجمه: هوشنگ فرخجسته، تهران: انتشارات سازمان انتشار و آموزش انقلاب اسلامی.
- بیرو، آلن (۱۳۶۶) فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه: باقر ساروخانی تهلان: انتشارات کیهان.
- تیمر من، کنت آر. (۱۳۶۶) سوداگری مرگ، ترجمه: احمد تدین، تهران: انتشارات رسا.
- خدوری، مجید (۱۳۶۶) گرایش‌های سیاسی در جهان عرب، ترجمه: عبدالرحمان عالم، انتشارات مرکز مطالعات وزارت امور خارجه.
- الخلیل، سمیر (۱۳۷۰) جمهوری وحشت، ترجمه: احمد تدین، تهران: طرح نو.
- درویشی، فرهاد و دیگران (۱۳۷۸) ریشه‌های تهاجم، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.
- زمزمی، تراب (۱۳۶۴) جنگ ایران و عراق، روزنامه کیهان، ۱۳۶۴/۸/۲۰.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۳) بنیادهای علم سیاست، تهران: نشرنی.
- فروزش، فرشاد (۱۳۹۰) بررسی علل و عوامل بروز جنگ، به تارنمای ذیل مراجعه کنید:
<http://jangee.blogfa.com/post/10>
- کرمی، جهانگیر (۱۳۹۱) «تحول سیاست شوروی در طول جنگ تحمیلی عراق علیه ایران»، فصلنامه پژوهش‌نامه دفاع مقدس، سال اول، شماره اول، بهار ۱۳۹۱.
- لنچافسکی، جرج (۱۳۷۳) رؤسای جمهور امریکا و خاورمیانه از ترومن تا ریگان، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر البرز.
- لوی، جک اس. و فروئلیچ، مایک (۱۳۹۰) «علل وقوع جنگ ایران و عراق»، مترجم: یعقوب نعمتی وروجنی، نگین ایران، فصلنامه تخصصی مطالعات دفاع مقدس، سال دهم، شماره سی و هفتم، تابستان ۱۳۹۰.



نعمتی لیمائی (۱۳۸۹) **صدام حسین و میراث پان عربیسم**، به تارنمای زیر رجوع کنید:

http://www.aftabir.com/articles/do_search.php?q=%26

محمدی، محمد (۱۳۷۳) **علل و عوامل بروز جنگ تحمیلی**، یک بررسی همه جانبه؛ تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد.

محمدی، منوچهر (۱۳۷۹) «**علل و عوامل بروز جنگ تحمیلی**»، **مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران**، زمستان ۱۳۷۹، شماره ۵۰.

محمدی، منوچهر (۱۳۸۰) **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، اصول و مسایل آن، تهران: دادگستر.
می پر، پیتر (۱۳۷۱) **جامعه‌شناسی جنگ و ارتش**، ترجمه: علیرضا ازغندی و محمد صادق مهدوی، تهران: نشر قومس.

میراحمدی، هوشنگ (۱۳۷۲) «**ایران و خلیج فارس**، دیدگاه‌ها و مسائل استراتژیک» ترجمه: جمشید زنگنه، **مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

یزدان‌فام، محمود (۱۳۸۰) **نظام سیاسی عراق و تصمیم‌گیری‌های امنیتی در جنگ ایران و عراق**، در چند مسئله راهبردی (مجموعه مقالات) به اهتمام مجید مختاری، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.

یکتا، حسین (۱۳۷۸) «**وضعیت نظام بین‌الملل در آستانه جنگ ایران و عراق**؛ ریشه‌های تهاجم (مجموعه مقالات)، به کوشش فرهاد درویشی؛ تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.

Quandt, William B. (1980) **Setting National Priorities: Agenda for the 1980s**, Washington, D.C.: Brookings.

